

فروغ فرخزاد در پانزدهم دی ماه ۱۳۱۳ در یک خانواده متوسط با هفت بچه به دنیا آمد، پدرش یک افسر مستبد ارتش رضاخانی بود که در کودتای رضا خان نقش داشت وی بر خلاف اخلاق ارتشی اش و مستبد بودنش علاقه خاصی به شعر داشت و در تنهایی خود با اشعار حافظ و سعدی خلوت می کرد و فروغ با شوق تمام به اشعاری که پدر می خواند گوش می داد. و همین نقطه آغاز شاعری فروغ بود، او شعر سرودن را از نوجوانی آغاز کرد. و در نقاشی استعداد خاصی داشت.

خانواده فروغ خانواده ای بسته و مرد سالار بود. فروغ در سن ۱۷ سالگی عاشق شد و با پرویز شاپور ازدواج کرد و به اهواز رفت. در ۲۹ خرداد ۱۳۳۱ تنها فرزندش کامیار متولد شد. و پس از آن روزهای سختی را گذراند و بسیار زود از شوهرش جدا شد. در سال ۱۳۳۱ نخستین مجموعه شعر خود را به نام اسیر و در سال ۱۳۳۵ دومین مجموعه را با نام دیوار منتشر کرد. سومین مجموعه اشعار را با نام عصیان در بیست و دو سالگی به دست چاپ سپرد. فروغ بعد ها این سه آثار خود را ارزش و احساسات سطحی یک دختر جوان دانست.

در سال ۱۳۳۷ سینما توجه فروغ را جلب می کند. و در این مسیر با ابراهیم گلستان آشنا می شود و این آشنایی مسیر زندگی فروغ را تغییر می دهد. و چهار سال بعد یعنی در سال

۱۳۴۱ فیلم (خانه سیاه است) را در آسایشگاه جذامیان تبریز می سازند. و در سال ۱۳۴۲ در

نمایشنامه شش شخصیت در جیستجوی نویسنده بازی چشمگیری از خود نشان می دهد .

در زمستان همان سال خبر می رسد که فیلم خانه سیاه است برنده جایزه اول فستیوال «

اوبر هاوژن » شده و باز در همان سال مجموعه تولدی دیگر را با تیتراژ بالای سه هزار

نسخه توسط انتشارات مروارید منتشر کرد. در سال ۱۳۴۳ به آلمان و ایتالیا و فرانسه سفر

می کند. سال بعد در دومین فستیوال سینمای مولف در پزارو شرکت می کند که تهیه

کنندگان سوئدی ساختن چند فیلم را به او پیشنهاد می دهند و ناشران اروپایی مشتاق

نشر آثارش می شوند.

روز ۲۴ بهمن ۱۳۴۵ آخرین برگ از دفتر زندگی این شاعر برجسته ورق خورد. فروغ در این

روز بر اثر تصادف رانندگی در جاده دروس-قلهک جان باخت. خود فروغ مدتی قبل از

مرگش در جایی نوشته بود می ترسم قبل از آنچه فکر می کنم بمیرم و کارهایم نا تمام

بماند و این درد بزرگیست.

جسم بی جان فروغ را روز چهارشنبه ۲۶ بهمن ماه با مراسم تشییعی با شکوه توسط

نویسندگان و همکارانش در گورستان ظهیر الدوله به خاک سپردند.

با اینکه در حال حاضر فروغ در کنار ما نیست ولی احساس می شود، فروغ با آثارش زنده است و در میان ماست شاید پر رنگ تر از زمانی که جسمش پیش ما بود.

مجموعه های از کارهای فروغ فرخزاد

مجموعه شعر

- اسیر ۱۳۳۱

- دیوار ۱۳۳۶

- عصیان ۱۳۳۸

- تولدی دیگر ۱۳۴۱

و مجموعه نا تمام ایمان ) بیاوریم به آغاز فصل سرد(

در حوزه سینما

- پیوند فیلم (یک آتش) که در سال ۱۳۴۱ در دوازدهمین جشنواره فیلم های کوتاه و مستند

و نیز در ایتالیا شایسته دریافت مدال طلا و نشان برنز شد.

- بازی در فیلمی از مراسم خواستگاری در ایران. سفارش موسسه ملی کانادا به گلستان

بود.

فیلم

- همکاری در ساختن بخش سوم فیلم ( آب و گرما )

- مدیر تهیه فیلم مستند ( موج و مرجان و خارا ) به کارگردانی ابراهیم گلستان

- مدیر و تهیه و بازی در فیلم نیمه کاره ( دریا ) محصول گلستان فیلم

- ساختن فیلم مستند ( خانه سیاه است ) از زندگی جذامیان که در زمستان سال ۱۳۴۲

برنده جایزه بهترین فیلم جشنواره ( اوبرهاوزن ) (آلمان) شد.

- بازی در نمایشنامه ( شش شخصیت در جستجوی نویسنده ) اثر لوئیچی پیراندلو در سال

۱۳۴۲

- و در سال ۱۳۴۴ از طرف یونسکو فیلمی نیم ساعته و از برناردو برتولوچی فیلمی پانزده

دقیقه ای . در رابطه با زندگی فروغ ساخته شد .

دهمین جشنواره فیلم ( اوبرهاوزن ) آلمان جایزه بزرگ خود را برای فیلم های مستند به

یاد فروغ نام گذاری کرد.

من از نهایت شب حرف میزنم

من از نهایت تاریکی

و از نهایت شب حرف میزنم

اگر به خانه من آمدی برای من ای مهربان چراغ بیار  
و یک دریچه که از آن

به ازدحام کوچه ی خوشبخت بنگرم  
(شعری که روی سنگ قبر نوشته شده)

عاشقانه

ای شب از رویای تو رنگین شده  
سینه از عطر تو ام سنگین شده  
ای به روی چشم من گسترده خویش  
شایدم بخشیده از اندوه پیش

همچو بارانی که شوید جسم خاک

هستیم ز آلودگی ها کرده پاک

ای تپش های تن سوزان من

آتشی در سایه مژگان من

ای ز گندمزار ها سرشارتر

ای ز زرین شاخه ها پر بارتر

ای در بگشوده بر خورشیدها

در هجوم ظلمت تردید ها

با تو ام دیگر ز دردی بیم نیست

هست اگر ، جز درد خوشبختیم نیست

ای دلتنگ من و این بار نور ؟

هایهوی زندگی در قعر گور ؟

ای دو چشمانت چمنزاران من

داغ چشمت خورده بر چشمان من

پیش از اینت گر که در خود داشتم

هر کسی را تو نمی انگاشتم

درد تاریکیست درد خواستن

رفتن و بیهوده خود را کاستن

سرنهادن بر سیه دل سینه ها

سینه آلودن به چرک کینه ها

نیش ماران یافتن ، در نوازش  
زهر در لبخند یاران یافتن  
زر نهادن در کف طرارها  
گمشدن در پهنه بازارها  
آه ای با جان من آمیخته  
ای مرا از گور من انگیخته  
چون ستاره با دو بال زر نشان  
آمده از دوردست آسمان  
از تو تنهاییم خاموشی گرفت  
پیکرم بوی هماغوشی گرفت  
جوی خشک سینه ام را آب تو  
بستر رگهایم را سیلاب تو  
در جهانی این چنین سرد و سیاه  
با قدمهایت قدمهایم براه  
ای به زیر پوستم پنهان شده  
همچو خون در پوستم جوشان شده  
گیسویم را از نوازش سوخته  
گونه هام از هرم خواهش سوخته  
آه ای بیگانه با پیراهنم  
آشنای سبزه زاران تنم  
آه ای روشن طلوع بی غروب  
آفتاب سرزمین های جنوب  
آه آه ای از سحر شاداب تر  
از بهاران تازه تر سیراب تر  
عشق دیگر نیست این ، این خیرگیست  
چلچراغی در سکوت و تیرگیست  
عشق چون در سینه ام بیدار شد  
از طلب پا تا سرم ایثار شد  
این دگر من نیستم ، من نیستم

حیف از آن عمری که با من زیستم  
ای لبانم بوسه گاه بوسه ات  
خیره چشمانم به راه بوسه ات  
ای تشنج های لذت در تنم  
ای خطوط پیکرت پیراهنم  
آه می خواهم که بشکافم ز هم  
شادیم یکدم بیالاید به غم  
آه می خواهم که برخیزم ز جای  
همچو ابری اشک ریزم هایهای  
این دل تنگ من و این دود عود ؟  
در شبستان زخمه های چنگ و رود ؟  
این فضای خالی و پروازها ؟  
این شب خاموش و این آوازا ؟  
ای نگاهت لای لایی سحر بار  
گاهواره کودکان بی قرار  
ای نفسهایت نسیم نیمخواب  
شسته از من لرزه های اضطراب  
خفته در لبخند فرداهای من  
رفته تا اعماق دنیا های من  
ای مرا با شعور شعر آمیخته  
این همه آتش به شرم ریخته  
چون تب عشقم چنین افروختی  
لا جرم شرم به آتش سوختی  
می دونی بی تو لحظه حرمتی نداره